

شیخ مرتضی پسر مرحوم میرزا حسن آشتیانی هم امروز رفته است به حضرت عبدالعظیم، به آقا سید علی آقا ملحق شده.

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس (در) اندرون خواب بودند. یعنی صدراعظم (و) سعدالدوله وزیر امور خارجه از صبح اینجا بودند، بعد که رفته (اند)، آقا استراحت فرموده بودند. بعد هم شجاع السلطنه آمده بوده است، بعد مختار السلطنه آمد، بعد از او مجدالدوله، با مجد السلطنه پسرش.

دوشنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته، فرمان سرتیپی نصرت نظام را هم که به صحت مبارک رسیده بود، حشمت الدوله امروز فرستاده بود. رفتم به خانه مستوفی الممالک؛ پسر دومش مدتی است، ناخوش است. خواستم از او احوالی پیرسم.

سه شنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه؛ حضور حضرت اقدس. با کسالت وارد پا سوار شده، تشریف فرمای باغشاه شدند. من هم رفتم در اندرون رفتند. صدراعظم، سپهسالار، مختارالدوله (و) بعضی ها در حضور بودند. بیرون هم تشریف نخواهند آورد. اغلب مردم هم در اندرون ول ول راه می رفتند، مات (و) متحیر (و) سرگردان. اعتصام السلطنه، امین الدوله، معتضد السلطنه، بعد وزیر نظام آمده با آصف السلطنه (و) نصرت الدوله.

چهارشنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخباری که شنیده شده است، این است که: دیروز عصری چند نفر از سربازهای فوج سوادکوه از سپهسالار، مطالبه جیره کرده بودند با اینکه به فوج جیره داده، بعدش

پول کم آمده بود، که به ساعدالسلطان بنای بدحرفی را می‌کنند. او می‌رود پیش سپهسالار به شکایت. با اینکه از خود سپهسالار مطالبه می‌کنند، او متغیر شد. آن سرباز را به سه پایه می‌بندند (و) او را کتک می‌زنند. سلطان او توسط می‌کند. سپهسالار به آن هم تغیر زیادی می‌کند، حکم می‌کند، که او را حبس بکنند. بعد یکمربه فوج می‌شورند (و) با تفنگ (و) چوب می‌روند رو به منزل سپهسالار. صدراعظم هم با مهندس الممالک مشغول کار بوده‌اند. مهندس الممالک از طرف صدراعظم می‌رود، جلوگیری بکنند، اگر چه نمی‌تواند ولی آتش را خیلی خاموش می‌کند ولی می‌روند دم اطاق سپهسالار دو سه هزار فحش آب‌دار به جناب سپهسالار اعظم می‌دهند (و) آن سلطان را که اسمش اردشیرالسلطان است، بیرون می‌آورند. این خبر در این شهر شهرت غریبی دارد.

یک شهرت هم این است که: دیروز حضرت اقدس آقاگویا، قدری به سپهسالار تغیر کرده بوده‌اند. دیگر نمی‌دانم سر چه مطلبی. گویا او هم اوقاتش تلخ بوده است و عصری به سرباز متغیر می‌شود.

یک شهرت این است که: فزاق‌ها در قراقخانه گویا سنگربندی کرده‌اند، که اگر حاصل شود، استعداد مرتب داشته‌باشند. انشاءالله همیشه با ظفر و نصرت خواهند بود. باری خیلی از آشوب‌طلب‌ها اصرار دارند، آقا سید ریحان‌الله را ببرند به حضرت عبدالعظیم یا سفارت، او نرفته است ولی از او یکی استفتائی کرده‌اند و او یک جوابی نوشته است، که مختصرش این است که: در بدو اسلام مجلس شورای بوده است، البته مجلسی که ضرر به حال اسلام نداشته باشد (و) چیزی نباشد که به مذهب بر بخورد (و) خیر دَرَش باشد چه ضرر دارد؟ و برای تقویت دولت (و) ملت خوب باشد، بد نیست. بد نوشته است ولی معلوم می‌شود زیاد موافق میل حضرات نبوده است. این خبر در شهر هست.

پنجشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۷

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. سوار شدن برای باغشاه، من هم در رکاب مبارکشان رفتم شرفیاب شده ولی چون خلوت بود من مشرف نشده، آمدم توی باغ. بنائی باغشاه مدتی است باز شروع شده است. سپهسالار هم در اطاقش صندلی گذارده بودند (و) با جمعی نشسته بودند. امروز به سلامتی خون گرفتم و حجامت کردم.

جمعه ۲۶ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: دیروز عصری بندگان همایونی لب حوض اندرون میخواستند وضو بگیرند، وقتی که دولا می‌شوند طپانچه که در جیب داشته‌اند، از جیبشان می‌افتد سه تیر آن در می‌رود ولی الحمدالله به خواست خدا به خیر می‌گذرد. خیلی خدا رحم کرده، انشاءالله آمد کار است، نحسی‌ها گذشته. باری این جز در شهر شهرت دارد. اگر بغیر از این بود (و) تفصیل دیگر داشت خواهم نوشت.

در چند سال قبل هم که بندگان همایونی در ولیعهدی به طهران تشریف آورده بودند (و) شاه مرحوم به فرنگ تشریف برده بود، در سلطنت آباد هم همین‌طور اتفاق افتاد، خانه گلوله به دست مجلل السلطنه خورده، من در همانجا حضور داشتم، تفصیلش را در روزنامه آن سال نوشته‌ام؛ باری انشاءالله خدا حافظ است (و) کارها درست خواهد شد.

شنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیده شد، این است که تمام ولایات بهم خورده، بازارهایشان را بسته‌اند، بجز مازندران و کاشان.

علیرضاخان گروسی هم رفته است (و) سوار و پیاده زیادی دورش جمع کرده است.

تبریز و اصفهان و رشت به همان حال باقی است، خراسان هم بهتر است، آقا سید ریحان‌الله هم رفته است به حضرت عبدالعظیم به آقا شیخ مرتضی ملحق شده است. استرآباد بهم خورده، امیرمکرم هم احضار شده است (و) می‌آید، اعظام‌السلطان پسر مرحوم سردار افخم هم دیروز وارد شد. از قرار که گفته بوده است، تا «یوزباشی چای» را اهل رشت تصرف کرده‌اند. گفته بوده است که تمام راه را زیرش بمب چال کرده‌اند. خیلی به سختی آمده است، خداوند انشاءالله رحم کند.

باری سوار شده رفتم به در خانه، بستگان همایونی اندرون تشریف داشته، حضرت اقدس هم خدمتشان بودند. دو ساعت به غروب مانده سوار اسب شده رفتم خانه حاجی معین‌السلطان احوالپرسی. بعد رفتم خانه سردار کل به روضه. آقا میرهاشم و پسر شریعتمدار رشت و ضیاءالملک (و) صدراعظم (و) عضدالدوله (و) میرزا احمد خان، صدق‌الملک، میرزا عباس خان مهندس‌باشی بودند؛ شب‌ها روضه دارد و سربازها را شام می‌دهد.

دوشنبه ۲۸ شهر صفر ۱۳۲۲

صبح از خواب برخاسته، شکر خالق مهربان را به جای آورده، حمد و ثنای حضرت احدیت را بجای آورده، که الحمدلله نعمت سلامتی برقرار است، الحمدلله رب العالمین. سه ساعت و چهارده دقیقه تحویل حمل شده، داخل در سال شده، روزنامه امروز و فردا که آخر ماه است در این روزنامه خواهم نوشت.

انشاءالله از روز اول ماه روزنامه نو در دست خواهم گرفت.

رفتم خانه آقا سید محمد شیرازی پسر مرحوم آقا سید رضا، چند روزی است در آنجا روضه می‌خوانم، چون روضه مال منست. بعد از روضه قرآن به سر گرفته، ظهر مراجعت به منزل کرده، صرف نهار کرده، دیگر به جائی نرفته، یک ساعت به غروب مانده رفتم بیرون.

سه‌شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۲۷

الحمد لله شکر خدا، این سال به خوبی و خوشی گذشت؛ ماه صفر هم به خوبی تمام شد.

اخبار هم همان طورهاست، اغلب ممالک مغشوش است. آذربایجان، رشت، اصفهان به همان حال باقی (است)، طهران هم بازارها بسته، جمعی در سفارت عثمانی، و جمعی در حضرت عبدالعظیم هستند. مردم هم سرگردان و ویلان در کوچه و بازارها راه می‌روند.

(در) همدان هم جمعی در شهرداری عثمانی هستند. شورش‌های رشت، یعنی قشون سپهدار تا «بوزباشی چایی» را در تصرف دارند.

از تبریز هم چیز تازه نشنیده‌ام. سایر کارها همان طور است. امیدوارم انشاءالله، در آن روزنامه چیزهای خوب (و) خبرهای خوب نوشته بشود که تمامش اسباب راحتی (و) آسایش مردم باشد. خداوند انشاءالله خودش اصلاح کند (و) به مردم عقل بدهد (و) از شر شیطان محفوظ بدارد. زیاده ایام عزت دوستان و خوانندگان مستدام باد.

علامه علی عزیزالسلطان.



آقا میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عباس علیه السلام

آقا میرزا مصطفی آشتیانی

از اخبار جدید که بسیار اهمیت دارد این است که دیشب در حضرت  
عبدالعظیم رفته اند، آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را کشته اند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه غره ربیع الاول سال ۱۳۲۷

پریروز که یکشنبه ۲۸ صفر بود، سه ساعت (و) چهارده دقیقه از دسته گذشته، تحویل حمل شد. امیدوارم انشاءالله تعالی به حق خمسه طیبه در این سال خوش بگذرد. خداوند قادر متعال در ظل رأفت خودش حفظ فرماید. امروز چون در واقع روز اول ماه است (و) هم عید. در واقع اول سال است. امروز را اغلب مردم عید گرفته، دید و بازدید می کنند. باری امروز شروع به این روزنامه شد.

سوار شده رفتم به درِ خانه، بندگان همایونی اندرون تشریف داشته، قدری کسل هستند. حضرت اقدس آقا در خدمتشان بود، سایرین هم در اندرون بودند.

با وجود (کسالت)، بندگان همایونی بیرون تشریف فرما شدند. بواسطه اینکه «شارژدفر» روس آمد، با لباس رسمی شرفیاب شده، صدراعظم، شاهزادگان، وزراء امراء، اعیان (و) هر کس را (که) بخواید بودند.

رفتم قدری هم در اطاق سپهسالار نشسته، مزخرفات او را گوش دادم، مجدالدوله، سردار مؤید، آصف السلطنه، نصرت الدوله، سردار حضور، سردار حشمت، سردار ناصر، نظام العلمای مازندرانی، «باقراف»، ارباب جمشید، شبل السلطنه، ممتحن الدوله (و) آجودان باشی بودند.

از آنجا با نصرت الدوله رفتم به منزل فرمانفرما، صرف نهار را آنجا کرده، امان الله میرزا، بحر العلوم کرمانی که از وکلاء بود آنجا بودند؛ صرف نهار کرده، بعد خودش رفت به درِ خانه. من با نصرت الدوله (و) بهاء الدوله (و) امان الله میرزا رفتیم (به) اطاق نصرت الدوله. از آنجا آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. مجدالدوله، سردار مؤید، سردار ناصر، وزیر مختار ینگه دنیا در حضورشان بودند. بعد هم «دکتر کپن»

حکیم شاه آمد. باری مدتی نشسته، بعد رفتم اندرون، دوباره آمده حضور حضرت اقدس. امیر نظام، سعدالملک، مؤیدالسلطنه، ارباب جمشید، عمادالدوله، «موسیو مرنار» رئیس گمرک و جمعی دیگر آمده، شرفیاب شده، رفته بودند. پیش از من. باری نیم ساعت از شب رفته مراجعت کردم. دم خانه نصرت الممالک سرم را از درشکه بیرون کرده چشمم به ماه افتاد، آنجا پیاده شده، قرآن آورده، زیارت کرده، قدری نشسته بعد سوار شده آمدم به منزل.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست که: دیروز عصر در خیابان چراغ گاز یک نفر سرباز ماماقتانی مست بوده است، نوبی ترن با یک نفر زن شوخی می کند، قزاق مانع می شود؛ او را می گیرد، او دست درمی آورد، بعد دست به تپانچه می کند، چند تیر می اندازد؛ بعد قزاق ها برای ترسیدن او به قدر ده بیست تیر می اندازند. یکمرتبه تمام دکان ها (ی) خیابان چراغ گاز (و) اطراف بسته می شود. مردم بنای فرار کردن را می گذارند. هیجان غریبی روی می دهد. آن را هم می برند قزاقخانه.

باری یک اخبار هم که مال ده پانزده روز قبل است، اینست (که): تپانچه هفت تیر از دست مستوفی نظام در می رود (و) به خودش می خورد، به بیضه اش می خورد. بعد از دو روز مرحوم می شود. باری گویا پریروز هم از دست خود آقا میرهاشم در می رود (و) به آدمش می خورد، ولی گویا هنوز نمرده است.

از اخبار جدید که بسیار اهمیت دارد، اینست (که) دیشب در حضرت عبدالعظیم رفته اند، آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را با چهار نفر دیگر (به) یک روایت بیشتر یا کم تر کشته اند ولی از ظهر تا شب من سه جور این خبر را شنیده ام. یکی می گوید چیز خورشان کرده اند. یکی می گوید عرق زیادی خورده اند، سوراخشان کرده است،



این که بکلی دروغ است، گویا با تپانچه کشته‌اند، بهر جهت خبر صحیح نیست که چه شده است ولی همه جور می‌گویند. پس از تحقیق انشاءالله نوشته خواهد شد اگر زنده ماندم که، چه اشخاصی بوده و چه جور آنها را کشته‌اند ولی این خبر در شهر انتشار غریبی دارد. اما گویا خالی از صحت هم نباشد.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

امروز مهمان معیر الممالک هستیم در مهرآباد. رفتیم به مهرآباد. مدتی در گلخانه‌ها و باغ گردش کرده، نهار خوبی صرف کرده و مدتی بازی کرده، الحمدلله بسیار خوش (گذشت).

جمعه ۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

نزدیک ظهر سوار شده رفتیم (امیریه). حضرت اقدس اندرون تشریف داشته، بعضی از خانم‌ها در خدمتشان بودند. نتوانستم به حضورشان مشرف بشوم.

شنبه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

از قراری که پسر نقیب صحبت می‌کرد، حکایت حضراتی که در حضرت عبدالعظیم کشته شده‌اند، اینست که: آقا میرزا، مصطفی پسر مرحوم میرزای آشتیانی خانه شیخ حسن کلیددار را اجاره کرده بوده است (و) آنجا بوده‌اند. آقا شیخ غلامحسین (که) پیش نماز مسجد بزازها (مسجد آقا میرزا موسی) است، او هم آنجا بوده است، با اعتمادالذاکرین روضه خوان و دبیرهایم و میرزا اسماعیل خان که پسرزن آقا میرزا مصطفی است و در مدرسه آلمانی‌ها معلم است. شب بعد از شام، ساعت شش و هفت، چهار پنج نفر و بسته وارد خانه می‌شوند. دو سه نفر نوکر هم بیشتر نداشته‌اند، نردبان

می‌گذارند (و) می‌آیند. چند نفری هم پشت (بام) را می‌گیرند. چهار نفر وارد می‌شوند و نوکرها می‌خواهند صدایشان در آید می‌گویند اگر حرف بزیند کشته خواهید شد. باقی وارد تالار می‌شوند، میرزا مصطفی (و) شیخ غلامحسین پیشنماز مسجد میرزا موسی که معروف به مسجد بزازه‌است با آن دو نفر و یک نفر نوکر که قلیان آورده بوده است، در اطاق بوده‌اند که آن چهار نفر وارد می‌شوند. با تفنگ و تپانچه هر چهار نفر را می‌کشند. هر یکی پنج شش تیر به آن‌ها می‌زنند. دبیر همایون گویا هفت تیر می‌خورد و از ترس (از) اهل حضرت عبدالعظیم یک نفر بیرون نمی‌آید تا صبح.

آقا میرزا مصطفی، آقا میرزا اسماعیل خان ملقب به دبیر همایون، آقا شیخ غلامحسین پیشنماز، آقا شیخ اسماعیل طلبه کشته می‌شوند. اعتمادالدلاکرین گویا در مبال بوده است، وقتی (که) صداها تپانچه و تفنگ را می‌شنوند یا از آنجا بیرون نمی‌آید (و) یا به جای دیگر فرار می‌کند (و) قایم می‌شود.

باری گمان ندارم که باز این عین واقع باشد. اگر از این صحیح تر شد، باز خواهم نوشت. عصری سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان همایونی بیرون بودند (بعد) تشریف فرمای اندرون شدند. قدری در چادر ناصرالسلطنه نشسته بعد آمده دیدم، صدراعظم، سپهسالار (و) حشمت‌الدوله در باغ خلوت کرده‌اند، تا نزدیک غروب که خلوتشان تمام شده، سپهسالار آمده رفت به اطاقش. امین‌السلطنه، سردار حضور، سالار اعظم (و) ارباب جمشید بودند.

از قراری که سپهسالار می‌گفت، اگر این حرفش هم مثل سایر حرفهایش دروغ نباشد، می‌گفت در این دو سه روز جنگ بسیار سختی در تبریز شده است که دو شبانه روز طول کشیده است به قدر بیست هزار نفر از شورشیان از ارمنی و گرجی و اهل خود شهر (که) یکصد عدد بیرق قرمز داشته‌اند از بالای کوه‌ها از کوه عینعلی و غیره به اردوها حمله می‌آورند. اغلب از سنگرها را (اردو) خالی می‌کنند به جز سنگر بختیاری‌ها (و)



مجمع علمای ایران در سفارت عثمانی  
 ۱۳۲۷  
 و غیره که از روز ۱۳۲۷ لغت می شود  
 برای احوال احوال و شرایط و غیره

متحصنین طهران در سفارت عثمانی

دیروز شخص ماریگری با جمعه مارش می رود داخل سفارت عثمانی دو تا از مارها را بیرون می آورد و به طرف قزاق ها می اندازد، آنها فرار می کنند و وارد سفارت می شود و هر چه مار داشته توی سفارت می اندازد و حضراتی که در سفارت هستند بنای فرار کردن را می گذارند. کار بی مزه ای نکرده بود!

قره داغی‌ها. بعد از دو سه شبانه‌روز جنگ آن وقت دولتی‌ها پیش می‌برند (و) دوباره سنگرها را از آنها می‌گیرند، و کشت و کشتار زیادی از آنها می‌کنند (و) آنها را شکست می‌دهند، باز دوباره عین‌الدوله دو بیست هزار فشنگ (و) تفنگ زیادی خواسته است، برایش حمل می‌کنند، تا خداوند قادر متعال چه مقدر فرموده باشد.

باری نعل حضرت عبدالعظیم را تا دیروز دفن نکرده بودند (و) دیروز به خاک سپردند.

از اخبار تازه اینست که: صنیع‌الدوله، مخبرالملک و مخبرالسلطان هم رفته‌اند در سفارت انگلیس بست نشسته‌اند. جهتش هنوز معلوم نیست، این کار هم تسلسل پیدا خواهد کرد.

یکشنبه ۶ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده آمدم به باغشاه. سپهسالار رفته بود اندرون، حضور شاه. بعضی‌ها دم اندرون بودند؛ نصرت‌الدوله، مجلل و بعضی از پیشخدمت‌ها، مختارالدوله (و) حاجب‌الدوله.

مجلل هم گاهی تو (و) گاهی بیرون بود.

یک ساعت از شب گذشته سپهسالار بیرون آمده، آمد به اطاقش. رفتیم آنجا. امیرنظام، سعیدالسلطنه، نصرت‌الدوله، پسر حاجی امین‌السلطنه (و) سالاراعظم (و) جمعی بودند.

دوشنبه ۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت یزدان بیرون آمدم. آقا میرزا آقا خان، اخوان، نصیرحضور، نصرت‌نظام بودند، بعد حاجی امین‌الخاقان تشریف آوردند. مدتی بیرون

صحبت می کردیم آنها رفتند آمدم اندرون رفتم حمام.

عصری آمدم بیرون؛ موثق الدوله، حاجی امین الخاقان (و) آقا میرزا آقا خان (و)

اخوان بودند.

سه شنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

از اخباری که شنیدم، اینست که دیروز شخص مارگیری که گویا دیوانه بوده است با جعبه مارش می رود داخل سفارت عثمانی بشود، قزاق ها از او ممانعت می کنند. دست می کند به جعبه، دوتا از مارها را بیرون می آورد و به طرف قزاق ها می اندازد، آنها فرار می کنند. وارد سفارتخانه می شود، و هر چه مار داشته در توی سفارت می اندازد، مارها هم وقت را غنیمت شمرده هر کدام به یک طرف می روند. (به) حضراتی که در سفارت هستند هیجان غریبی دست می دهد، بنای فرار کردن را می گذارند (و) هر کدام به یک طرف می روند؛ کار بی مزه ای نکرده بود. خلاصه او را گرفته برده بودند اداره نظمی (و) از او استنطاق کرده بودند که چرا، همچو کاری کردی. گفته بود که چند نفری در سفارت هستند می خواستم آنها نباشند.

باری سوار شده رفتم باغشاه به منزل سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مسعود، سردار مؤید، سردار ناصر، سردار حشمت، سردار اکرم، امیر نظام، ضیاء الملک، سالار الملک، امین السلطنه، آصف السلطنه، آجودان باشی کل، آجودان باشی توپخانه و غیره بودند، صرف نهار هم آنجا کردم. از اخباری که شنیده شد اینست که: مازندران قدری بهم خورده، یعنی «بابا باق» معروف مجاهد آمده است مازندران را بهم بزند و آشوب بکند. به بندر جز آمده است با پانزده نفر مجاهد. از قراری که سپهسالار می گفت، گمرک خانه (و) تلگرافخانه را ضبط کرده است. پسر کوچک اسماعیل خان سوادکوهی با او طرف شده، دو نفر از آدم هایش را از قرار کشته است. به دست خود

«پاپاف» هم گلوله خورده، فرار کرده است. این مختصر از حال مازندران شنیده شد. گویا اهل خواجه‌وند (و) سایر مازندرانی‌ها قشون چریک زیادی جمع کرده‌اند که بروند برای تنکابن و طرف رشت.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

فریدون میرزا هنوز ناخوش است. امیدوارم رفع کسالتشان بشود. اسهال رفع شده حالا حصه گرفته است.

باری امروز را مهمان سپهسالار هستم، سوار شده رفتم به باغشاه اطاق سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مؤید، سردار ناصر، وزیر لشکر، آصف‌السلطنه، سالاراعظم، امین‌السلطنه، (و) جمعی بودند.

باری پیش از نهار بازی آس کردیم، الحمدلله برد با من بود، دو مرتبه هم توپ ما به سپهسالار گرفت من بردم، خیلی بامزه شد. مجلل‌السلطان و مختارالدوله هم بعد از نهار آمدند.

از اخبارات تازه اینست که: فوج امیریه را دوباره دادند به سردار مؤید، از سیف‌الممالک گرفته‌اند. باری عصری بندگان همایونی سوار شدند. من با اعتصام‌السلطنه سوار شده آمدم مرا در امیریه رسانید. حضرت اقدس اندرون سروردوله بودند، کسی نبود. دیشب در امیریه مهمانی بوده است. بندگان اعلیحضرت همایونی، ملکه جهان، ملکه ایران، حضرت اقدس ولیعهد و سایر پسرهای شاه (و) اهل طرف زیادی (بوده‌اند) آتش‌بازی و مهمانی خوبی بوده است.

بندگان همایونی بعد از صرف شام با ملکه جهان مراجعت به باغشاه می‌فرمایند. باری انشاءالله به وجود مبارکشان خوش گذشته باشد. انشاءالله همیشه عیش و عشرت باشد. باری حضرت اقدس هم تشریف آوردند، در اطاق سرکار خاصه خانم، به

حضورشان مشرف شدم. مدتی هم در خدمت ایشان بودم.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

نهار را در بیرون صرف کرده، قدری با آدم‌ها بازی کردم تا عصری آمدم اندرون. قدری روزنامه نوشته، طرف غروب رفتم بیرون، آقا میرزا آقا خان بود، قدری صحبت کرده از آن صحبت‌ها که مدت چهار پنج سال است می‌کند و دل من بیچاره را خون می‌کند و هر روز فشار صحبتش را بیشتر می‌کند.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

امروز روز سیزده عید است، جمعه هم هست. برای اینکه همه جا شلوغ خواهد شد، سیزده بدر را در همین جا (در) بیرونی قرار داده، آتشی ترتیب داده، بیرون را فرق کرده، نهار خوبی صرف کرده و اگر چه کسالت‌های روحانی بسیار داشتم ولی الحمدلله رب العالمین باز خوش گذشت.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. در رکاب مبارکشان رفتم به در خانه. سپهسالار اعظم سعدالدوله در حضور بودند. خلوت بود. از اخبار تازه اینست که رحیم خان سردار نصرت در تبریز جنگ خوبی کرده (و) یکی از اشرار (را) دستگیر کرده است؛ کار آنجا قریب به اتمام است.

در استرآباد هم شهر شلوغ شده است. بعضی مذاکرات شده است، حاجی رحیم خان را ایلخانی کشته است، علی العجالة امین عسگر (را که) یکی از مفسدین آنجاست ترکمان‌ها کشته‌اند. سوار زیادی جمع کرده‌اند که ما برای استقلال دولت تا

جان داریم حاضریم.

محمد صادق امیر توپخانه هم می‌گویند حاکم استرآباد شده است، ولی مشکل

بتواند برود.

امیر مکرّم مدتی (است) احضار شده است. بازارها را هم بعضی‌ها رفته آشوب کرده، بسته‌اند. از سفارتی‌ها بعضی اقدامات شده است، بعضی شهرت‌ها داده‌اند که بازارها را ببندید، ماها نزدیک است، مشروطه را بگیریم. مخصوصاً در پامناز یک دعوای مختصری هم شده بود و مردم ترسیده بازارها را بسته بودند، ولی بعدش بعضی‌ها باز کرده، بعضی‌ها بسته‌اند. بازار را هم بنا بوده امروز باز کنند، باز بعضی حرف (های) خنک شهرت داده بسته‌اند ولی روز چهارشنبه، پنجشنبه بسیار کم بازارها بسته بود.

دیروز که سیزده بدر بود یک نفر از سربازهای سیلاخوری دم دروازه بهجت آباد یک نفر رفیقش را کشته، می‌خواسته است یک نفر دیگر را بکشد، رفیقش ممانعت کرده، زده است رفیقش را کشته. هر دو سرباز از یک دسته هستند و از دسته صارم السلطنه لطیف خان سرتیپ هستند. عصری با سپهسالار سوار کالسکه شده آمدم او را در خانه‌اش رسانده، آمدم منزل.

از اخبار تازه، شریف‌الاطباء پدر منصورالحکماء که تقریباً صد سال داشت،

مرحوم شده.

یکشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، زود رفته (بودم) کسی نبود، خلوت بود، صدراعظم هم هنوز نیامده بود. سپهسالار دیشب کشیک بوده در اندرون بود. قدری در باغ گردش کرده، کمی هم بنائی می‌کنند، یعنی کَرّ و قَرّی می‌کنند، به همه جهت ده بیست نفر عملاً مشغول پی‌کندن دیوار (اند) دو سه تا بنا کار می‌کنند.



باری بعد سپهسالار آمده. آقای شعاع السلطنه هم آمدند، قدری نشسته، رفتند. قدری سردار کل، با مهندس الممالک که وزیر علوم و وزیر فوائد عامه است دربارهٔ مدرسه نظامی پرخاش کردند. آخر سردار کل استعفا کرد. بعد از نهار گفتند: عیال امیر نظام که خواهر حسام‌الملک امیر مکرّم است مرحوم شده، سوار شده رفتیم به سر ختم. همدانی‌ها جمع بودند. سردار اکرم پسرش هم بود. مشغول ترتیبات برداشتن نعش بودند.

چون با سپهسالار کار (داشتم) دوباره سوار شده آمدم به باغشاه. تازه سپهسالار از خواب برخاسته بود (و) سرش درد می‌کرد. به جهنم!

(آن) سرباز سیلاخوری که روز سیزده رفیقش را کشته بود (و) فرار کرده بود، امروز گرفته آورده بودندش، معلوم بوده که آنروز مست بوده است، سایر سیلاخوری‌ها اصرار داشتند که او را بکشند.

دوشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۲

تمام روز را در منزل بودم. عصر بشیر حضور، آقا میرزا آقا خان (و) اخوان بودند. اخبار تازه نبود. صدق‌الدوله که حاکم ملایر و تویسرکان شده بود، به چاپاری رفته.

سشنبه ۱۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۲

انتظام‌الدوله که مدتی بود، رفته بود مازندران، به ریاست قشون آنجا، حالا که مدتی است معزول شده، پیروز وارد شده ولی هنوز او را ندیده‌ام.

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. بندگان همایونی احضارشان فرموده، تشریف برده بودند به در خانه.

چهارشنبه ۱۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

رقم به در خانه، باغشاه، اطاق سپهسالار، بیرون اطاق صندلی گذارده بودند نشسته، صحبت می کردند. نظام السلطنه هم حاکم کرمان شده است. بعد از نهار سوار شده آمدم به منزل فرمانفرما. خودش بود و نصرت الدوله.

ظل السلطنه برای عمارت تازه که ساخته است، امروز عصری مهمانی می دهد. یعنی یک عصرانه ای می دهد، باری سوار شده رقم به منزل ظل السلطنه. مشغول بودند، ترتیبات مهمانی را می دادند.

خلاصه، موزیک (و) ارکستر بود. مفخم پسر مستصر الممالک پیانو می زد. حضرت اقدس هم طرف عصر آمدند بیرون. اشخاصی که بودند از این قرار است:

ناصرالدین میرزا، عضد السلطنه، سردار مسعود، قیصر میرزا پسر جلال الدوله، فرمانفرما، نصرت الدوله، ظهیر الدوله، ناصر علی خان پسر ظهیر الدوله، مجد الدوله، آصف السلطنه، معتمد الدوله، مؤید الدوله، حسام السلطنه، مختار السلطنه، نظام السلطان، مجلل الدوله، انتظام الدوله، اسعد الملک، معین السلطان، جلال الملک، نصر الدوله، معین السلطان، فخر الممالک، تمجید الدوله (و) سایر پسرهای حضرت اقدس (و) مدیر السلطنه بودند. بسیار الحمدلله خوش گذشت، تا غروب طول کشید. من و بنان نظام رقم به باغ آقا سلطان خواجه که رو بروی عمارت ظل السلطنه است، باغچه باصنای خوبی است. چون شب عید است صدای آتش بازی می آمد.

از اخباری که امروز در خانه شنیده شده اینست که: در واقع کار تبریز گذشته است، اغلب از علمای آنجا که جزء شورشیان و مفسدین بوده اند، آمده پیش عین الدوله (و) امان آورده اند.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

سوار شده رقم به در خانه، باغشاه، سپهسالار، مجد الدوله، سردار کل.

سعدالدوله، امین السلطنه، کنل قزاق، آصف السلطنه، سردار مؤید، ضیاءالملک (و) سایر صاحب منصب‌ها بودند.

باری صدر اعظم، وزراء، امراء (و) شاهزادگان بودند، حضرت اقدس هم در خاکپای مبارک شرفیاب بود. باری سلام منعقد شد، قشون مرتب ایستاده، حضرت اقدس ولیعهد، حضرت والا محمد حسن میرزا با لباس قزاقی بریگاد قزاق ایستاده بودند؛ بعضی از سردارها هم بودند: سردار مسعود، سردار اکرم، سردار حشمت، سردار حضور. باری سلام خوبی شده، قشون زیادی هم بود؛ دو فوج که هر کدام پانصد نفر بودند مال سوادکوه. دو فوج سیلاخوری که هر کدام پانصد نفری هستند، فوج هشتصد نفری گروس، فوج هشتصد نفری فدوی همدان، فوج چهارصد نفری مخصوص، هشتصد نفری خلیج، فوج هشتصد نفری خرقان، دو توپخانه به قدر پانصد نفر توپچی توپخانه، کشیکخانه، قورخانه چی (و) ذخیره چی، گارد من، بریگاد قزاق به قدر دوست نفر ژاندارم، سوار کشیکخانه، خیلی به قدر هفت هزار نفر بودند.

باری بعد از سلام دفیله شده، تا بعد از ظهر طول کشید به همه جهت خوب بود. بعد از سلام آدم منزل صرف نهار کرده، نماز خوانده، استراحت کردم. یک ساعت به غروب مانده سوار شده، رفته امیریه حضور حضرت اقدس. سپهسالار در حضورشان بود. آصف السلطنه، دبیرالدوله و برادرهای امیر نظام مرحوم بیرون بودند.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

هوا صاف (و) لکه لکه ابر بود. امروز با سرکار معززالملوک سوار شده، از صبح رفته به دوشان تپه و فرح آباد، تماشای شیرها را کرده، آمده (به) فرح آباد، صرف نهار کرده، گردش کردیم. صحراها سبز بود.

طرف عصر، مردم زیادی از فرنگی، گبر، یهود، زن اعیان، به طرف فرح آباد می آمدند.

آمدم به شهر تا وارد شده، استراحت کردم. گفتند امیرنظام آمده است، رفتم بیرون مشغول پذیرائی (شدم).

شنبه ۱۹ شهر ربيع الاول ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست، که بازارها را باز کرده اند. خیلی کم و معدودی تجار بسته اند. آنها هم انشاء الله باز خواهند کرد.

از اخبار تازه اینست، که محمد حسن میرزا پسر شاه را امروز ختنه کرده اند.

یکشنبه ۲۰ شهر ربيع الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه ظهیرالاسلام، بعد رفتم به باغشاه در خانه. بندگان همایونی، بیرون با حضرت اقدس و صدراعظم خلوت داشتند، ما رفتیم اطاق سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مؤید، امین السلطنه، سردار ناصر، سردار حشمت، آصف السلطنه، مجد السلطنه، آجودانباشی توپخانه، امیرتومان، رئیس نظمیه بودند. اصطلب توپخانه را از مجدالدوله گرفته دادند به سعید السلطنه.

اخباری که امروز در خانه شنیده شده، اینست که: ستار که در تبریز است، دوباره زنده شده است و مشغول جنگ است. زن و بچه زیادی از اهل تبریز از گرسنگی تلف می شوند، چونکه راه آذوقه را به روی آنها بسته اند.

زن ها اجماع کرده بودند، رفته بودند پیش ستار که، نباید برای خیالات تو کشته بشویم، تاکی؟ دست از سر ما بر نمی داری؟ خیلی سخت به او گفته بودند، می خواسته اند او را صدمه بزنند. او با دست خودش دو نفر یا بیشتر را می کشد، چند نفر